بسمه تعالی

شماره آرشیو: 1868

این مسئله ظاهرا اینجا عرض شده باشد که سوال می کنیم کسی که طلب دارد از کسی تا مدتی که اون طلبش هم مدت دار است مثلا اول دی حالا احتیاج به پول دارد همان را می خواهد بفروشد به کسی ارزانتر مثلا صد تومان طلب دارد الان می فروشد به نود تومان که نود تومان می گیرد و او هم سر مدت که اول دی همان صد تومان را می گیرد.سوال می کنند که درست هست یا نیست؟عرض شود که بله می فرمایند این بیع الدین است.یعنی دین خود را می فروشد و این اشتباه نشود نه اینکه چکی که در دست دارد را می فروشد نه آن کاغذ که قابل فروش نیست خلاصه قابل فروش نیست آن دین را می فروشد طلبی که دارد گاهی انسان یک عینی را می فروشد مثل قالیچه ای که دارد،قالیچه می فروشد.خب عین است گاهی نه دین را می فروشد یعنی در ذمه ی کسی طلب دارد صد توما.طلب دارد خب این صد تومان یک مالی است دیگر مالی است منتهی در ذمه ی او.خب این مال انسان عین خارجی است قالیچه هم مال انسان است و عین خارجی است.آن صد تومانی که طلب دارم از شما مثلا این هم یک مالی است برای من مالی است که در ذمه ی شما طلبکارم صد تومان حالا به پول احتیاج دارم میخوام صبر کنم تا اول دی صد تومان بگیرم.حالا پول محتاجم حالا میفروشم به خود شما که هستید طلبکار مدیون هستید به خود شما یا دیگری فرقی نمی کند آن صد تومن را می فروشم به نود تومان.الان که نود تومان را می گیرم بعد شما هم سر مدت صد تومان را از آن طرف می گیرید می گویید عیبی ندارد بله گفته می شود تنزیل.تنزیل غیر ربا است.ربا یعنی اینکه من نود تومان از شما قرض کنم و صد تومان بدهم به شما این قرض ربایی است.الان نود تومان قرض می کنم از شما که اول دی صد تومان بدهم به شما خب البته این ربا است و قرض ربویه.اما اینجا قرض نیست مسئله ی خرید و فروش است.معامله می کنم صد تومانی که از مشا طلب دارم به نود تومان می فروشم.مسدله ی قرض نیست صد تومانی که طلب دارم به شما میفروشم به نود تومان.الان نود تومان می گیریم و شما صد تومان را آنوقت میگیرید و این معامله است این عیبی ندارد تنزیل است.گاهی نزول گفته می شود و تنزیل گفته می شود.به این معنا اشکالی ندارد.بله آنی که حرام است ربای قرض ربوی حرامه و اینجا مسئله قرض در کار نیست.مسئله ی بیع است.باز هم تکرار می کنم که باید طلب واقعی باشد نه سوری نه چکی که در دست دارد و طلب هم از کسی ندارد.این یک چک سوری هست.این را می خواهد بفروشد نه این قابل فروش نیست و این کاغذ نود تومان نمی ارزد.خود این کاغذ که،نه اونی که باهاش معامله می کنند خود آن دین را معامله می کنند.بیع الدین فروش دین غیر فروش چک است.چک قابل فروش نیست.آنی که قابل فروش است آن مال من که در ذمه ی شما است آن مال قابل فروشه مالی که از شما طلبکارم و در ذمه ی شما است آن را میفروشم نه که چکی که در دست هست بفروشم این قابل فروش نیست.بله پس این اشتباه گاهی می شود که می گوییم بیع الدین جایز است.جالب هم اینکه چک،فروشش جایز است.نه این چک قابل فروش نیست.بله این طلبی که دارم مالی هست که در ذمه ی شما آن مالم را به شما می فروشم مال دو جور است:مال عین خارجی مال در ذمه.هر دوش ماله همانطوری که الان این قالیچه را مثلا قیمتش که حالا صد تومان است به شما نود تومان می فروشم.قالیچه را همینجور در ذمه ی شما طلب دارم صد تومان.این صد تومان در ذمه ی شما را به نود تومان میفروشم از این جهت اشکالی ندارد.

اعوذ باالله من الشیطان الرجیم

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ ۖ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ ۖ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ

قبلا این جمله که دیشب تذکر داده نشد اینکه ما در آیه ی هشتم این جمله را داشتیم وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ که دیشب توضیح داده شد عین این جمله را در آیه ی سوم داشتیم وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ.همین جمله در ضمن آیات آمده یکی آیه ی 3 و یکی آیه ی 8 هر دو آن این جمله است وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ.

البته این تکرار شده و احتمالا به حسب قرائن آن جمله ی اول مربوطه به افرادی که پیروی می کنند در مجادله و این دومی در آیه ی 8 آن پیشروانند نه پیروان.یک عده پیشروند مثلا در مجادله و انکار مطالبی،یک عده پیرو هستند دنباله رو هستند این هر دوشان مورد مذمت خدا هستند همان کسانی که پیشروانند در کج روی پیش می روند و هم آن دسته ای که در کج روی دنبال آنها می روند اینها هر دوشان گمراهند و هر دو را مورد مذمت خدا قرار داده.آن گروه اول وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ یعنی این پیروان،پیروانی که در مجادله دنبال کسانی هستند وَيَتَّبِعُ دنبالش بود كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ. از این خود يَتَّبِعُ می شود استفاده کرد که آن جمله مربوط به پیرو هاست و دنباله روها.دنباله رو های در راه مجادله و کج روی این جمله مربوط به پیشرو هاست. وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ مشابهشم اینکه آیه ی بعد دارد لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ برای اینکه گمراه کنند از اینکه لِيُضِلَّ فرموده معلوم می شود که پیشرو ها منظورند.هر دو گروه یک گروه هستند در کج روی پیش می روند جلو افتاده اند و یک عده هستند دنباله رو هستند این دو گروه ها را مورد مذمت قرار داده هم پیشرو ها هم پیرو ها ولذا اینها روز قیامت هم با همدیگر مخاصمه دارند كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا هی گروه گروه وارد می شوند همدیگر را لعنت می کنند این پیرو ها می گویند خدا اینها جلو بودند مارا بردند اگر اینها جلو نمی افتادند ما که نمی رفتیم اینها را دو مقابل عذابشان کن برای اینکه یکی خودشان گمراه بودند یکی ما را گمراه کردند.خدا هم فرمود هر دوی شما را دو مقابل عذاب می کنند لِكُلٍّ ضِعْفٌ هر دوی شما برای اینکه اینها درسته گمراه بودند و گمراه کردند دو گناه کردند شما هم همان جور شما هم چون اطاعت کردید از آنها دنبال آنها رفتید و آنها را در این کج روی داغ ترشان کردید اگر شما نمی رفتید آنها ممکن بود تنها بمانند برگردند دیگر شما کمکشان کردید با این دنباله روی آنها را تقویت کردید و لذا دو تا عذاب دارید هم شما هم آنها.حالا به هر حال در این آیه ی شریفه که دیشب بود عرض کردم که این دو جمله با همدیگر فرقشان این است که آنها مربوط به پیرو هاست.این ها مربوط به پیشرو هاست حالا باز آیه ی شریف تلاوت شد وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ گروهی از مردم هستند که اینها در جرگه ی بندگان خدا،مسلمانها به قول خودشان اهل ایمان درآمدند اما اینها در واقع بنده ی واقعی خدا نیستند اینها عَلَىٰ حَرْفٍ کلمه ی حرف یعنی گوشه ی هر چیزی حرف گفته می شود حرف الشیء یعنی طرف الشیء به اصطلاح.اون لب و گوشه و کنار آنها می گویند حرف یه عده هستند که در کنار در متن عبادت نیستند در متن دین و ایمان نیستند در گوشه و کنارند در گوشه و کنار منتظرند که ببینند آخر کار به کجا می رسد ولی در متن نمی آیند.تشبیها مثل سربازی که حاضر نیست جانبازی کند.فداکاری کند یکی نمی رود به صف مقدم و متن جبهه هم واقع نمی شود همان گوشه و کنار آنجا می ماند بعد منتظر است ببیند که آخر کار به کجا می رسد.اگر دید لشگر نزدیک است فاتح بشوند انقریب که پیروز بشوند و دشمن را بکوبند و اموالی را به غنیمت ببرند یک سهمی هم به این می رسد همین که فهمید اینجور است این هم داغ می شود بعد پاها را محکم به زمین می کوبد مشت ها را گره می کند فریاد می کشد بله خودش را به عنوان یک سرباز مجاهد معرفی می کند که به نوا برسد.اما اگر دید نه گوشه ای ایستاده نزدیک است شکست بخورند غیر زخمی شدن و کشته شدن فایده ای ندارد خبری نیست بله ساکت می شود نه پا به زمین می کوبد و نه مشت گره می کند و نه فریادی می کشد.دو پا دارد دو پای دیگر قرض می کند و چهار نعل می دود از میدان جنگ.خودش را کنار می کشد،حالا قرآن می فرماید یک عده در دین به همین شکل هستند حالا آنها در میدان جنگ اینجورند یک عده در دین همین جورند وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ

گروهی هستند در مسئله ی دین داری ایمان هم به همین کیفیتند در متن دین واقع نمی شوند در گوشه و کنار قرار می گیرند ادعای اسلام می کنند بله خوشان را در زمره ی مومنین قرار می دهند چه بسا حامی و پشتیبان اسلام اینجور معرفی می کنند.قرآن هشدار می دهد مراقب باشید گول اینها را نخورید هرکسی خیلی داغ حرف زد و پا به زمین بکوبید و اینها را گول نخورید برای اینکه هستند بسیاری از مردم اینها دروغ می گویند مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ هستند.اینها همان گوشه ی میدانی و بعد هم پشت جبهه ای هستند اینها در داخل نیستند در متن نیستند.اینها در گوشه ای هستند و منتظر فرصت هستند.ناظر غوغای جمعیتند فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ . اگر دیدند که در سایه ی دیانت منافع شخصی شان تامین می شود جیبهایشان پر پول هست مقام و منصبشان محفوظ هست و منافع تامین،سر جا می ایستند. اطْمَأَنَّ بِهِ  دادو فریاد می کنند خودشان را حامی دین و پشتیبان قرآن معرفی می کنند که برسند به آرزوهایشان و لذا اینها اسلام را از موهبت های بزرگ خدا می دانند.از نعمتهای عظیم الهی چون در سایه ی او به نعمت رسیدند دیگ.در سایه ی همین اسلام و قرآن به نوا رسیده اند و منافع شان تامین شده آرزوهایشان تامین شده و خب باید هم از نعمت ها بشمارند از مواهب عظیم الهی بشمارند شکی در آن نیست فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ.خب خیلی محکم سر جا می ایستند اما وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ اگر همین که نه آزمایش پیش آمد یعنی بنا شد که حالا به حسب تحولات طبیعت خب همیشه که یکسان نیست که اوضاع روزگار که پایین و بالا دارد و نشیب و فراز دارد و یا نه بر حسب مصالح دینی بنا شد یک لطمه ای به فوائد کسی برسد.مقام و منصب کسی به خطر و تزلزل بیفتد خواهیم دید انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ . عجب برگشت تغییر قیافه داد به کلی بله همان کسی که سنگ دین به سینه ی دین می زد حالا برگشته لگد به سینه ی دین می زند.مشت به کله ی قرآن می کوبد.دین و خدا را شریعت همه را کنار گذاشته غوغا به راه می افتد که ای بابا ول کنید دیگر چه دینی چه ایمانی مثلا.بله اینها اوهام هست و خرافات هست ازین چیزها دیگر.معلوم می شود که از اول متدین نبودند اینها اصلا مسلمان نبودند یک طالب دنیا بودند طالب مقامات و منصب ها بودند حالا که دیدند که دین به دردشان نمی خورد رها کردند انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ .رفته اند از راه دیگری به دنیا برسند می خواستند از این راه برسند دیدند نشد از را دیگری می رسند و غافل ازینکه خیر عزت و ذلت در این عالم به دست خود آدم نیست.چرخ این عالم به دست یک گرداننده ی عادل حسابگری دارد اداره می شود.اوست که می گوید وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ . همین جوری بی حساب و هرج و مرج که نیست همه چی حسابی دارد و ما روی مصالحی که تشخیص می دهیم فرود می آوریم هر مطلبی را نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۚ وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ . این تقصیر معیشت و ثروت و قدرت و نعمت و اینها یک حسابهایی دارد که ما روی موازینی که در جریان انداخته ایم می رسد.به اشخاص این جور نیست که هرج و مرج باشد و چقدر اشتباه می کنند آن کسانی که از خدا اعراض کنند و به غیر خدا پناه ببرند که از او عزت بخواهند يَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا . ولذا آیه ی شریفه دارد وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ . وقتی که یک گرفتاری و امتحانی پیش آمد برمی گردد آن هم جوری که به عقبم نگاه نمی کند انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ. گاهی انسان پشت به چیزی می کند ولی گاهی هم بله یک به پشت هم نگاه می کند.ببینند چه خبر است.اینها به قدری از اسلام و قرآن روی بر می گردانند دیگر عقب هم برنمی گردند نگاه کنند ببینند چه شده است انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ اینها هم،دنیا را از دست میدهند،هم آخرت را.برای اینکه دنبال آرزوها می روند نمی رسند و آخرت هم از دست دادند دیگر. ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ.خسران آشکار همین است يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ .دنبال موجوداتی می روند که نه نفعی به حالشان دارد نه ضرری.بلکه ضررشان نزدیک تر است. يَدْعُو لَمَن ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِن نَّفْعِهِ. برای اینکه در همین دنیا به پستی می افتند به انحطاط می افتند به ذلت می افتند قبل از اینکه حالا به عذاب آخرت مبتلا بشوند لَبِئْسَ الْمَوْلَى وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ. و لذا غیر خدا بد یاوریست و بد معاشری ست.عشیر یعنی معاشر.ید مولایی ست بد یاوریست غیر خدا و بد معاشریست.خب این چند جمله ای که انسانهایی که يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ هست.ولذا عمر بن سعد گرفتار چنین بدبختی شد دیگر.عمر بن سعد از آن دو نفر عاقلتر است آن یزید که یک آدم سبک سری بود بله غرق در اهواء نفسانی اش.او معلوم بود حال آن پسر.حال آن پسر زیاد و پسر مرجانه هم همین بود.با همین کیفیت بود.حالا باز پسر سعد یک بزرگ زاده بود نسبت به یزید و ابن زیاد این عاقل تر بود موجه تر بود برای اینکه پسر سعد وقاص بود.و سعد وقاص از اصحاب معروف رسول خدا بوده دیگر این پسر او بود خب موجه بود در میان مردم آبرومند تر بود.اما خب آدم ریاست طلبی بود. در عین حال که نسبتا عاقل تر از آنها بود ولی آدم ریاست طلبی بود و آدم جاه طلبی بود و کور و کر شد و همین ریاست طلبی او را کور و کرش کرد.نتوانست تشخصی مصالح بدهد و خیال نمی کرد عاقبت شوم این کار دامن او را به سختی خواهد گرفت.همین قدر می دید خب یزید به سلطنت رسید و قدرتمند است پسر مرجانه هم استاندار شده در کوفه و عراق و خیال می کرد این تدبیراتی که کردند می شود دیگر این شومی این کار از بین برود و لذا اشتباه کرد.قرآن تشبیه کرده مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ . آن مردمی که تکیه می کنند به غیر خدا به قدرت های دیگر مانند عنکبوتی است که با آب دهانش برای خودش لانه می سازد و سست ترن لانه ها،لانه ی عنکبوت است. الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ عمر بن سعد این مصداق همین واقع شد یعنی بجای خدا، یزید و ابن زیاد را برای خودش ولی انتخاب کرد و تن به ولایت پسر مرجانه داد و تن به ولایت پسر معاویه داد.این مانند همان عنکبوت است که با آب دهانش برای خودش لانه می سازد. مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ . ولی چیزی که هست نمی فهمند بدبختی همین است انسان وقتی که گرفتار اهوای نفسانی می شود و جلوه گری های دنیا مقابلش آمد کور می شود کر می شود تشخیص نمی دهد عاقبت کار به کجا می رسد.لذا این گرفتار شد.امام حسین ؟ع؟ این حدیث هست که می فرمود: من حاول امراً بمعصیة الله کان إحوط لما یرجوا و اسرع لمجیء ما یحضر . هر کسی که کاری را از طریق معصیت خدا دنبالش برود از همانی که می ترسد زودتر گرفتار می شود.و همانی که آرزو مند است به او نمی رسد.پسر سعد همینجور شد او می خواست از راه کشتن امام حسین ؟ع؟ به ملک ری برسد.آن حکومت و و ولایت ری برسد دیگر.از این معصیت بزرگ می خواست وارد بشود و لذا چنان بدبختی گرفت که بع ملک ری نرسید بلکه در آخرت هم گرفتار شد در همین دنیا هم نرسید به ملک ری.یعنی پسر مرجانه نداد اونی که می خواست بهش وعده کرده بود دیگر به او نداد.او چند روزی در کوفه ماند و بعد هم در خانه ماند آمد بیرون در مسجد آنقدر مردم جمع شدند آب دهان روش انداختند. رفت و دیگر بیرون نیامد.در خانه ماند تا زمان مختار بن ابی عبید گرفتند و به بدبختی نشاند.این مصداق همین روایت امام حسین ؟ع؟ شد و لذا خودش می فرمود روز عاشورا ساعات آخر به خود لشگر خطاب می کرد تنها که مانده بود که یار و یاوری نداشت به مردم خطاب می کرد: ثم لا تلبسون بایم الله قسم می خورد به خدا قسم شما بعد از کشتن من روزگار به شما مهلتی نخواهد داد. ثم ایم الله لا تلبسون بعدها الا کریس ما یرکب الفرس به قد یه اسب سوار شدن خدا به شما مهلت نمی دهد الا اینکه آسیای روزگار بر سر شما می چرخد و شما را متحیر و سرگردانتان می کند و همینطور هم شد.اصلا به محض اینکه واقعه کربلا واقع شد در خودشان اختلاف افتاد توو همین گرگهای خونخوار بیابان کربلا در خودشان اختلاف افتاد فرمانده به سرباز پرید،سرباز به فرمانده پرید همان کسی که قاتل پسر امام حسین بود دورش جمع شدند و گفتند تو خیلی خدمت کردی به دستگاه بنی امیه.دشمنانشان را از بین بردی و لذا خیلی خدمت کردی و حالا برو اجر و مزد بگیر و اگر اینها تمتم خزانه ها را هم به تو بدهند کاری نکردند اینها داغش کردند.این هم آمد پیش آن فرمانده لشگر ایستاد و گفت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أوقر رکابی فضّة و ذهبا |  | فقد قتلت سید المحجبا |
| قتلت خیر الناس أما و أبا |  | و خیرهم اذ ینسبون النسبا |

کسی را کشتم که بهترین مردم بود حالا این کیسه های من را پر کن از طلا و نقره.او خیلی خشمگین شد از این طرف چون نمی خواست به این عنوان معرفی بشود می خواستند به عنوان خارج از دین معرفی بشوند.او گفت بهترین مردم را کشته ام ولذا با قلاف آن پشت شمشیر زد و محکم کوبید به او گفت که ای دیوانه اگر که بهترین بود چرا کشتیم این حرف را اگر پیش ابن زیاد بزنی گردنت را می زند بعد از آن طرف بُشر بن مالک این هم دست داشت در قتل امام حسین ؟ع؟ این آمد پیش ابن زیاد این حرف را زد أوقر رکابی فضّة و ذهبا او خیلی خشمش بیشتر شد و گفت تو اگر واقعا او بهترین مردم بود چرا کشته ای؟طلا نه تنها به تو چیزی نمی دهند بلکه به قتل او به قصاصت می رسانند و لذا دستور داد گردنش را زدند همان جا.همین آدم بدبختی که می خواست از این راه به ثروت سرشار برسد گردنش را زدند این اختلافی بود که خود امام حسین ؟ع؟ فرمود در خودشان افتاد.در همان ساعتی که ریختند خیمه گاه را میخواستند غارت کنند یک زنی از بنی بکر بن وائل منقلب شد که شوهرش هم در همان دستگاه ابن سعد بود هم خودش هم شوهرش در لشگر ابن سعد بود دید که ریختند در خیمه گاه این منقلب شد یک شمشیری برداشت و حمله کرد به مردهای خودشان گفت:خجالت نمی کشید سرا پرده ی دختران پیغمبر است.می خواهید غارت کنید شما؟شوهرش آمد او را گرفت برد در چادر خیمه نگه داشت ولی در اثر همین حرف ولوله ای در میان مردم بوجود آمد.در همان لشگر ولوله ای به پا شد.اینها علامتی بود که خودش فرمود بعد کشتن من روزگار به آنها مهلت نمی دهد که به آسودگی زندیگ کنید.شما آن یکی هم که رأس مطهر امام حسین ؟ع؟ را آورد به کوفه به وسیله ی خولی دادند رأس مطهر را چون عجله داشتند که زودتر برسد سر مقدس به کوفه.پیش ابن زیاد همان عصر روز عاشورا حرکت دادند رأس مطهر را به وسیله ی این مرد خبیث و پلید این آمد به کوفه رسید خب دیر وقت بود دیگر.شب یازدهم رسید دیر وقت بود در دارالاماره بسته بود.آمد به خانه اش رأس مطهر را در جایی پنهان کرد البته این که میگویند گفته می شود که مسئله ی تنور و اینها بنده ندیدم.این را من نمیدانم از کجا نشأت گرفته این مطلب تنور این نبوده.اویی که در مقتل است بله همین مقدار کلمه ی اجّانه دارد یعنی این آورد فوضع الرأس تحت اجّانه.اجانه تشت است.به تشت گفته می شود اجّانه.آورد زیر تشت گذاشت حالا این تنور ها را من نمی دانم از کجا این گرفته شده این مطلب خب درست هم نیست خب به چه مناسبت آن تنور حالا به چه مناسبت خب اونم آورده دیر وقت رسیده گذاشته در خانه نگه داشته جای دیگر.باز هم مقتل نوشته تحت اجّانة و ما بعضی چیز ها خوانده می شود و اولاً خیلی مدرک معتبر ما نداریم.بر فرض هم بعضی هم باشد نباید نقد کرد اخه بعضی مطالب را.بر فرض هم نوشته هم باشند.اولاً دلیل معتبری نداریم که حالا واقع شده یا نشده الا فرض اینکه حالا واقع هم شده باشد نباید نقل کرد.حالا یک رذلی یا آدم پستی مثلاً یک خلافکار عزتی انجام داده ما در نقل نباید که خلاف عزت را نقل کنیم.ما نباید نقل کنیم هر خبیثی هر کاری کرد باید بریم نقلش کنیم.مگر ما کسی را دوست داریم اگر به او اهانت شده باشد خودمان حاضر نیستیم نقل کنیم که چنین شد چون دوستش داریم.محترمش می شماریم او را ما در نقل عزت باید رعایت کنیم در نقل هم.رعایت عزت کنیم حفظ عزت کنیم حالا اگر آدم خبیثی در عمل حفظ عزت نکرده حداقل که باید در نقل حفظ عزت کنیم این حالا نبوده چه عرض کنم؟از کجا بوده به هر حال آورد و آن زنش هم که خب زن خوبی بود معلوم می شود او گفت چطور شد از کجا آمدی و چه خبر؟گفت بله ثروت دنیا را برایت آوردم.گفت چیزی آوردم فردا پیش ابن زیاد ببرم بمن جایزه ی سنگینی خواهد داد.گفت چه آوردی گفت رأس امام حسین را آوردم تا این شنید ناراحت شد این خودش می گوید من برخاستم گفتم به خدا قسم دیگر سر من با تو در یک بالین نخواهد قرار گرفت آمد بیرون و اینها همش آثار این بود که نفرین امام حسین که فرمود بعد از مرگ من به شما مهلت نخواهند داد آنهم در کوفه حالا امروز هم چه بوده که امام سجاد ع روز دوازدهم برای دفن ابدان شهدا آمدند وقتی دفن کردند این مصیبت بزرگی است که امام سجاد ع وارد قبر مطهر شد وبدن مطهر را گرفت روی دست داخل قبر کرد

رَسُولِ اَللَّهِ صَلَّى اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِسْمِ اَللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ مِنَ اَللَّهِ وَ إِلَى اَللَّهِ وَ فِي سَبِيلِ اَللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ

لب ها را گذاشت روی رگ های بریده ی پدر اِنَّ الدُّنْيا بَعْدَكَ مُظْلَمَةٌ وَ الْآخِرَةَ بِنُورِكَ مُشْرِقَةٌ دنیا تاریک شد بعد رفتن تو آخرت روشن شد با نور تو خاک ریخت روی قبر با انگشت خود نوشت هذا قبر الحسین بن علی بن ابی طالب الّذی قتلوه عطشاناً غریباً